

اسلامی هستند بطورکلی درجهت برنامه و منافع ملی و اقتصادی ایران نبوده است. بطور مثال، آلمان و ژاپن که ظاهراً حامی سیاست فشار نیستند و طرفهای فعال تجاری ایران بوده اند فقط به کسب بازار داخلی ایران پرداخته اند و نه تنها هیچکدام در ایران سرمایه گذاری نکرده اند بلکه تراز بازرگانی کشور با آنها نیز بطور چشمگیری منفی بوده است. در واقع واردات نفت آلمان از ایران در ۹ ماه اول سال ۱۹۹۴ میلادی ۲۲ درصد کمتر از میزان این واردات در ۹ ماه اول سال پیش از آن بوده است. این درحالی است که آلمان تنها ۲ درصد واردات نفت خود را از ایران تأمین می کند. ۲۰ عدم همکاری لازم بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و شکست سیاست جذب سرمایه گذاری و همکاری های اقتصادی خارجی بدون شک جدا از روابط سیاسی بین المللی جمهوری اسلامی نیست. برای توفیق در این گونه فعالیتها ایران می بایست مشکلات سیاسی خارجی خود را، بخصوص با کشورهای کلیدی، درجهتی مثبت تنظیم کند. در غیاب چنین برنامه ای، دولت در جلب همکاری های اقتصادی دیگران موفق نبوده و کماکان در حاشیه نظام جهانی قرار گرفته است.

ضعف مدیریت اجرایی - ضعف مدیران اجرایی کشور که عمدتاً بر اساس گرایشهای ایدئولوژیک انتخاب می شوند نیز مشکل دیگری است که بر اجرای برنامه اثر گذاشته است.

جمهوری اسلامی برای پرورش مدیران اجرایی سرمایه گذاری کافی نکرده است و مدیران موجود عمدتاً بر پایه اعتقادات ایدئولوژیک برگزیده شده اند و لزوماً از دانش و قابلیت های لازم برخوردار نیستند. بسیاری از این مدیران تجربیات خوبی در طی دوران فعالیتشان به دست آورده اند اما نباید فراموش کرد که اولاً این تجربیات هزینه های زیادی برای جامعه دربرداشته است، و ثانیاً هر مدیریتی نیاز به بازسازی و نوسازی دارد. گرچه دولت کنونی به تخصص در انتخاب مدیران بهای بیشتری داده است، اما هنوز مدیریت در کشور تابع ایدئولوژی است. این وضع باعث ایجاد مشکل دیگری در اجرای برنامه یعنی برخورد های سیاسی و ایدئولوژیک قدرت در فضای مدیریت اجرایی کشور شده است. بدین ترتیب برخی از مدیران کشور به جای آنکه هدف اصلی را بازدهی بهتر و بیشتر در جهت اهداف برنامه قرار دهند، درعمل از امکاناتشان برای پیش بردن اهداف سیاسی و ایدئولوژیک خود و بعضاً برای مقابله با دولت و برنامه های آن استفاده کرده اند.

عدم تطابق نظام اجرایی مورد نیاز برنامه با نظام قدرت - عامل دیگری که در ضعف

بخش دوم

ارزیابی عملکرد برنامه اول

و

چالش های برنامه دوم

■ نوشته دکتر هوشنگ امیراحمدی

استاد و رئیس دانشکده برنامه ریزی شهری و منطقه ای در دانشگاه راتگرز

علل ضعف عملکرد برنامه

علل عدم توفیق برنامه اول را می توان در چارچوب دو دسته از عوامل بررسی کرد. دسته اول شامل عوامل ساختاری و نهادی می شود که بحث پیرامون آنها در بخش چالش های اصلی فراروی برنامه دوم خواهد آمد. گروه دوم عواملی است که بیشتر جنبه اجرایی و بینشی دارد (گرچه ضعف اجرا با علل نهادی و ساختاری مرتبط است).

ارزیابی نادرست از فرصت های جدید در منطقه و جهان - ارزیابی نادرست جمهوری اسلامی از فرصت سیاسی پیش آمده بر اثر حرکت نظامی عراق در برابر کویت، عامل مهمی در عدم توفیق برنامه اول بود. جمهوری اسلامی تصور می کرد که با جهت گیری های اقتصادی می توان جایگاه معقولی در نظام سیاسی و اقتصادی جهانی پیدا کرد و در نتیجه بازتاب های اقتصادی مثبتی را انتظار داشت. درحالی که برای این کار دولت می بایست همزمان

با جهت گیریهای اقتصادی زمینه های سیاسی لازم را در عرصه بین المللی و داخلی به وجود آورد و برای مشکلات سیاسی جهانی که کشور با آن مواجه بود با دقت برنامه ریزی کند و دست به اجرا زند. مثلاً، در دوران اجرای برنامه، روابط ایران با آمریکا کماکان دشمنانه ماند و نتیجتاً فشارهای سیاسی و اقتصادی زیادی از طرف آمریکا به کشور ما تحمیل شد و برای این کار آمریکا کشورهای صنعتی و غربی را هم تا حدودی با خود همراه ساخت. مخالفت با صلح اعراب و اسرائیل و حمایت از جنبش های اسلامی منطقه نیز باعث گردید که اسرائیل و برخی کشورهای عرب نظیر مصر هم سیاست دشمنی با جمهوری اسلامی را ادامه دهند و فشارهای خارجی بر آن را بیشتر کنند.

برخی از مسئولان جمهوری اسلامی بارها به مواردی که نشان دهنده عدم پشتیبانی بعضی کشورهای صنعتی از سیاست فشار آمریکا بر ایران است اشاره کرده اند. اما نباید فراموش کرد که به دلایل گوناگون از جمله فشار آمریکا، سمت گیری های سیاسی و اقتصادی کشورهایی که طرف اصلی روابط اقتصادی با جمهوری

عملکرد برنامه تأثیر داشته، عدم تطابق نظام اجرایی مورد نیاز برنامه با نظام قدرت در کشور بوده است. اصولاً برنامه در چارچوب تفکر متمرکز بخشی تنظیم شده که لازمه توفیق آن وجود نظام هرم گونه قدرت با روابط عمودی است، در حالی که جمهوری اسلامی مشخصاتی از نظام توزیع قدرت در حوزه های علمیه همراه دارد که باعث می شود اولاً مراکز قدرت متعدد و موازی در نظام وجود داشته باشد و ثانیاً روابط این مراکز تنها عمودی نباشد بلکه پیوندهای افقی مختلفی نیز میان آنها شکل گیرد. این نظام شبه تیول داری انعکاس نیرومندی در ساخت اجرایی کشور داشته و باعث ایجاد مشکل در هماهنگی ها و همکاری های لازم برای پیشبرد و اجرای درست برنامه شده است. عملاً کشمکش های موجود بین این تیول ها و اوج و فرود توازن قدرت بین آنها باعث بی ثباتی در سیاستگذاری ها و حمایت از برنامه بوده و همچنین عدم تقسیم درست وظایف بین آنها ریخت و پاش ها و اتلاف منابع زیادی را سبب شده است.

تجدید نظرهای شتاب زده در برنامه

یکی از علل مهم ضعف عملکرد برنامه، تجدید نظرهای قابل توجهی است که در حین اجرا در برنامه صورت گرفته و باعث شده که «ماهیت برنامه ای» آن که اتخاذ سیاست های هماهنگ، پیوسته و مرحله ای برای دستیابی به اهداف مشخص است از دست برود. این تجدید نظرها سبب شد که انسجام و تداوم نسبی موجود در برنامه از آن گرفته شود و حاصل کار مجموعه ای از سیاست های غیر پیوسته و بعضاً در تضاد با یکدیگر باشد. بدین ترتیب، برنامه از آینده نگری لازم هم بی بهره شد و آنچه به اجرا درآمد بیشتر تابع تحولات پی در پی اقتصادی بود. سیاست های ارزی متغیر و عمر کوتاه و اثرات زیانبار آنها مثال خوبی برای تجدید نظرهای سریع دولت و عدم ارزیابی درست جوانب آنهاست. روابط عمومی دولت نیز امکان بهره گیری از دانش اقتصادی مردم و کارشناسان و متخصصان کشور را فراهم نکرد. در این رابطه باید به عدم توفیق دولت در جلب همکاری متخصصان ایرانی خارج از کشور نیز اشاره داشت.

ناتوانی در تنظیم سیاست های

منسجم و معقول - مهمترین عامل ضعف عملکرد برنامه ناتوانی دولت در تنظیم سیاست های اقتصادی معقول و منسجم در زمینه های گوناگون مالی، پولی، ارزی، تجاری، و صنعتی بود. بینش و عملکرد دولت در رابطه با سیاست تک نرخ کردن ارز و اثرات زیانبار آن بر اوضاع اقتصادی کشور نمونه بارزی از این ناتوانی است. منطق اقتصادی ایجاب می کند که

ارز نیز مثل هر کالای دیگری يك نرخ داشته باشد و آن هم تابع عرضه و تقاضا باشد. اما این منطق کلی اقتصادی به این معنی نیست که ارز تک نرخی لزوماً در تمامی جوامع و در هر شرایطی قابل سفارش است. اتفاقاً در شرایط خاص ایران، تک نرخی کردن ارز از يك طرف به دلیل اثرات این سیاست، و از طرف دیگر به دلیل نحوه اجرای آن تبعاتی داشته که مفید بودن این سیاست را بحث انگیز کرده است. در نظام چند نرخ ارز، به خصوص در شرایطی که فاصله زیادی بین قیمت ارز رسمی و آزاد وجود دارد، سوبسیدهای اعطایی دولت به واحدهای تولیدی و خدماتی که در قالب ارز ارزانتر از قیمت بازار صورت می گیرد پنهان می ماند و معلوم نیست که عملکرد این سوبسیدها چگونه است. به موازات این مسئله، کارکرد مدیریت این واحدها نیز قابل ارزیابی نیست. در واقع، مدیران واحدهای اقتصادی بهره گیرنده از ارز ارزان دولتی انگیزه لازم را برای کنترل هزینه و بهبود کیفیت تولید و در مجموع اقتصادی کردن عملکرد واحد تولیدی یا خدماتی خود ندارند. طی سالهای دهه ۱۳۶۰ شرکت های دولتی سودهایی را نشان دادند که عملاً ماهیت تولیدی نداشت و از طریق فروش بخشی از مواد اولیه ای که با ارز دولتی وارد کرده بودند در بازار آزاد به دست آمده بود. طبیعتاً در چنین وضعی ریخت و پاش ها و اسراف کارها هم پنهان می ماند و عملکرد واقعی واحد تولیدی یا خدماتی معلوم نمی شود. همچنین روحیه نوآوری، خلاقیت، انضباط و افزایش بهره وری نیز که لازمه رشد اقتصادی است از بین می رود و به جای تولید بهتر و بیشتر، هدف گرفتن ارز دولتی بیشتر و بهره برداری تجاری از آن می شود. چند نرخ بودن ارز می تواند نقشی منفی نیز در رابطه با افزایش تمایل به تقاضای کالاهای خارجی بازی کند. مثلاً دسترسی به ارز ارزان باعث می شود که بسیاری از واحدهای تولیدی برای تأمین ستانده های تولیدی مورد نیازشان به خارج گرایش پیدا کنند چون این کار سودآورتر است. به دلیل سود بادآورده نهفته در ارز دولتی، تخصیص دهندگان ارز به هوس سوءاستفاده از موقع و مقام خود می افتند و استفاده کنندگان از ارز دولتی نیز به دنبال آن هستند که شبکه روابط خود را با افراد ذی نفوذ توزیع کننده گسترش دهند. حاصل چنین وضعی تمایل به فساد و سوء استفاده از قدرت در دستگاه تصمیم گیری است.

اینگونه مشکلات با تک نرخ شدن ارز لزوماً برطرف نمی شود و تحول حتمی در اوضاع اقتصاد به وجود نمی آید؛ کما اینکه در پی تک نرخ شدن ارز، فرار سرمایه ها، عدم تمایل به سرمایه گذاری در تولید، بحران در موازنه پرداخت ها، رشد بازار سیاه ارز، و فساد اداری وابسته به آن ادامه پیدا کرد. به علاوه، تک نرخ

کردن ارز که به معنی کاهش ارزش پول ملی است، می بایست اثر مثبتی روی صادرات و تأثیر منفی بر واردات کشور داشته باشد. متأسفانه چون صادرات ایران عمدتاً نفت است و ارزش این کالا هم ربطی به نرخ ارز در ایران ندارد، سیاست تک نرخی عملاً اثر قابل توجهی بر درآمدهای صادراتی کشور نداشته است. در رابطه با صادرات غیر نفتی که ارز محدودی برای کشور تأمین می کند، تأثیر تک نرخی کردن ارز هم مثبت و هم منفی بوده است. بدین ترتیب که به علت کاهش ارزش پول ملی قدرت رقابت تولیدات داخلی در بازارهای بین المللی افزایش یافت اما در عین حال چون این صادرات بخشی از ستانده هایش را از خارج تأمین می کنند تک نرخی شدن ارز باعث افزایش قیمت تمام شده آنها شد. افزون بر آن، تأثیر تک نرخی کردن روی واردات آن طور که انتظار می رفت منفی نبوده است. یعنی کاهش قیمت ریال توانسته قیمت کالاهای وارداتی مصرفی خارجی را به حدی بالا ببرد که مردم از خرید آنها منصرف شوند. انباشت ثروت و درآمد در بخشی از جامعه، قدرت خرید آنها را چنان افزایش داده که تقاضای مؤثر آنها در برابر نرخهای تازه ارز کماکان بالاست.

از جمله اصلی ترین پی آمدهای تک نرخی کردن ارز، اثرات منفی آن بر عملکرد واحدهای تولیدی بوده است. این سیاست در کوتاه مدت باعث کمبود نقدینگی این واحدها و کاهش تولید یا تعطیل شدن بسیاری از آنها گردیده است. در حقیقت چون تولید داخلی وابستگی زیادی به تأمین مواد اولیه، کالاهای واسطه ای و تکنولوژی خارجی دارد طبیعتاً با گران شدن ارز هزینه ریالی تأمین این نیازها برای واحدهای تولیدی افزایش شدیدی یافته است. به علت عدم دسترسی به نقدینگی لازم، بخشی از واحدهای تولیدی ناچار از پائین آوردن سطح تولید یا توقف کار خود شده اند. برخی نیز به سفارش دولت به بانکها زوی آوردند و بدهکار گردیدند. تک نرخی شدن ارز همچنین به تورم و گرانی شدن مصرف در جامعه انجامیده است که در مجموع تأثیر آن بر عملکرد واحدهای تولیدی منفی بوده است؛ بدین ترتیب که از يك طرف با افزایش هزینه ها توان خرید مردم کاهش پیدا کرده و از طرف دیگر با گران شدن ارز قیمت تولید کالاهای داخلی بالا رفته است. تأثیر متقابل این دو جریان برهم، تقلیل تقاضای موجود در جامعه برای مصرف کالاهای تولیدی است. به علاوه، با گران شدن تولید داخلی مسئله رقابت با کالاهای خارجی وارداتی هم بر مشکلات تولیدکنندگان داخلی افزوده شده است. این وضع فشارهای اقتصادی وارد بر واحدهای تولیدی را بیشتر کرده و ادامه کار برخی از آنها (بخصوص واحدهای کوچک) را غیر

تحت تأثیر فشارهای دولت باشد چنین ضایعات اقتصادی دور از انتظار نخواهد بود.

از همه اینها گذشته، سیاستگذاران کشور به مسئله ارز از دریچه عرضه نگاه می‌کنند و به تقاضای آن کم بها می‌دهند. لذا مسئله ارز از دید آنها بیشتر مسئله حجم ارزی است که به دست می‌آید نه ساخت مصرف آن. طبیعتاً در این دیدگاه، بالا و پایین رفتن درآمد نفت عمده شده و برنامه ارزی بی‌معنا می‌گردد. به دلیل نداشتن چنین برنامه‌ای، کشور در سال ۱۳۷۰ با تقریباً ۱۶ میلیارد دلار درآمد ارزی، حدود ۲۷/۸ میلیارد دلار کالا و خدمات وارد کرد و در سال بعد از آن نیز با حدود ۱۸ میلیارد دلار درآمد ارزی، واردات به ۲۹ میلیارد دلار بالغ گردید. بدین ترتیب کشور در این دو سال حدوداً دو برابر درآمد ارزی خود خرج کرد. نگاه کردن به ارز از دریچه تقاضا، معنایش برنامه‌ریزی برای مصرف و به خصوص اولویت بندی آن است. همچنین وقتی مسئله از دیدگاه عرضه دیده شود، مشکل برآورد نیز مزید بر علت می‌گردد، بطوری که معمولاً درآمدهای ارزی به مراتب کمتر از مقدار برآورد شده آنهاست. طبق برنامه، قرار بود کشور بین سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ در حدود ۸۱/۵ میلیارد دلار درآمد نفتی و تقریباً ۱۷/۸ میلیارد دلار درآمد از محل صادرات غیر نفتی داشته باشد، درحالی که درآمدهای حاصل از نفت حدود ۹۰ درصد و صادرات غیرنفتی حدود ۶۵ درصد میزان پیش‌بینی شده بود. مسلماً برنامه‌ای که براساس برآوردهای نادرست از عرضه دلار تنظیم شده باشد در عمل دچار مشکل می‌شود.

برنامه دوم در مقایسه با برنامه اول

برنامه اول در سال ۱۳۷۲ به پایان رسید، اما سال ۱۳۷۳ به عنوان سال شروع برنامه دوم تعیین نشد. به علت تشدید بحرانهای اقتصادی در اواخر دوره برنامه اول که آینده دشواری را شکل می‌دادند، دست اندرکاران امور صلاح دیدند سال ۱۳۷۳ را به مطالعه و ارزیابی عملکرد و پی‌آمدهای برنامه اول اختصاص دهند و با درک بهتری از بحرانهای موجود و نیازمندیها و امکانات اقتصادی کشور برنامه دوم را شروع کنند. سال ۱۳۷۳ فرصتی نیز برای مجلس فراهم کرد تا دلایل چرخش‌های منفی اقتصادی کشور را بررسی کند و اصلاحات لازم را در برنامه دوم به عمل آورد و از این طریق کنترل بیشتری بر عملکرد برنامه‌ریزان و قوه مجریه اعمال کند. بدین ترتیب، برنامه دوم برای دوره پنج ساله ۷۸-۱۳۷۴ تهیه شد.

○ ارزیابی نادرست از فرصت سیاسی پیش آمده بر اثر حرکت نظامی عراق در برابر کویت، عامل مهمی در عدم توفیق برنامه اول بود. دولت می‌بایست همزمان با جهت‌گیری‌های اقتصادی، زمینه‌های سیاسی لازم را در عرصه بین‌المللی و داخلی به وجود آورد و برای برطرف ساختن مشکلاتی که کشور در سطح جهانی با آنها روبرو بود با دقت برنامه‌ریزی کند.

○ به علت‌های گوناگون، از جمله فشار آمریکا، سمت‌گیریهای سیاسی و اقتصادی کشورهایی که طرف عمده روابط اقتصادی با جمهوری اسلامی هستند، بطور کلی در راستای برنامه و منافع ملی و اقتصادی ایران نبوده است. برای نمونه، آلمان و ژاپن که ظاهراً طرفدار سیاست فشار نیستند، فقط به چنگ اندازی به بازار داخلی ایران پرداخته‌اند و نه تنها در ایران سرمایه‌گذاری نکرده‌اند، بلکه تراز بازرگانی کشور با آنها نیز به گونه‌ای چشمگیر منفی بوده است.

○ ضعف مدیران اجرایی کشور که عمدتاً براساس گرایشهای ایدئولوژیک انتخاب می‌شوند و لزوماً از دانش و تجربه کافی برخوردار نیستند، یکی از مشکلاتی است که بر اجرای برنامه اثر گذاشته است. برخی از مدیران، به جای آنکه هدف اصلی را بازدهی بهتر و بیشتر در جهت مقاصد برنامه قرار دهند، در عمل از امکاناتشان برای پیش بردن اهداف سیاسی و ایدئولوژیک خود و بعضاً برای مقابله با دولت و برنامه‌های آن استفاده کرده‌اند.

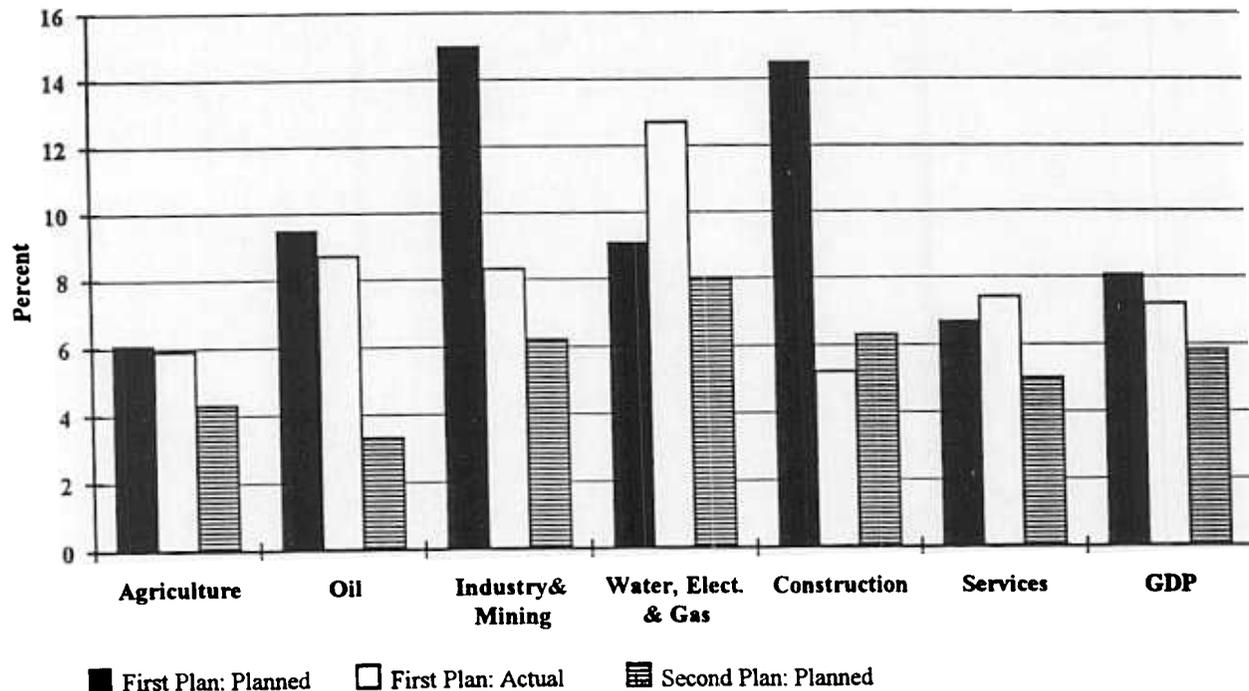
○ مهم‌ترین عامل ضعف عملکرد برنامه اول، ناتوانی دولت در تنظیم سیاست‌های اقتصادی معقول و منسجم در زمینه‌های گوناگون مالی، پولی، ارزی، تجاری و صنعتی بوده است. بینش و عملکرد در رابطه با سیاست تک‌ترخی کردن ارز و اثرات زیانبار آن بر اوضاع اقتصادی کشور، نمونه بارزی از این ناتوانی است.

شد و کمتر سؤال می‌شود که تک‌ترخی کردن و تحمل فشارهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن برای دستیابی به چه هدفی بوده است. عامل دیگر عدم توفیق سیاست تک‌ترخی، ضعف سیاستگذاران ارزی و پولی کشور در پیشبرد این سیاست بوده است. اصولاً در برخورد با مسایل اقتصادی توجه سیاستگذاران به ارزیابی نقاط قوت و ضعف سیاست‌ها محدود می‌شود و کمتر بهایی به توان دولت در اجرای درست و مؤثر آنها می‌دهند. عملکرد نظام بانکی کشور در گشایش اعتبارات ارزی بدون حساب با سررسیدهای مشابه و همچنین سیاست‌های انفعالی و کوتاه مدت بانک مرکزی برای کنترل بازار آشفته ارز (که اثرات اقتصادی زیانباری برای کشور داشته) شواهد خوبی برای نقطه ضعف‌های نظام اجرایی کشور است. البته مشکل عملکرد نظام بانکی را باید در ساختار روابط و وابستگی‌های بانک مرکزی و دولت نیز جستجو کرد. اصولاً تا وقتی که بانک مرکزی کشور موجودیت مستقلی پیدا نکند و تصمیم‌هایش

ممکن ساخته است. یکی از دلایل عمده عدم موفقیت سیاست تک‌ترخی کردن ارز، برخورد یکطرفه دولت با مسئله است. سیاستگذاران عمدتاً فقط روی ارز تأکید کرده‌اند درحالی که هر سیاست ارزی، سیاست همگون و مشخصی در رابطه با ریال را می‌طلبد. تک‌ترخی کردن ارز نمی‌تواند موفق باشد مگر آن که دولت سیاست‌های مالی، پولی و تجاری لازم و پشتیبان آن را نیز تدوین کند و درست جلو ببرد. مثلاً، در شرایطی که کاستن اثرات تورمی تک‌ترخی کردن ارز به مدیریت درست و کنترل حجم نقدینگی نیاز دارد، دولت در سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ هر سال در حدود ۲۵ درصد پول اضافه به جامعه تزریق کرد. از سوی دیگر، چون سهم قابل توجهی از درآمد دولت از محل فروش ارز در بازار آزاد تأمین می‌شود (۴۱ درصد در سال ۱۳۷۱) دولت حساسیت لازم را نسبت به افزایش قیمت ارز ندارد. در عین حال، تک‌ترخی کردن ارز به جای آن که ابزاری برای پیشبرد اهداف مشخصی بشود، در عمل خود به یک هدف تبدیل

نمودار شماره ۸

GDP Growth Rate and Its Sectoral Distribution During the First and Second Plans
(average annual rates, percent)



اقتصادی دولت بی‌اعتماد می‌کند. بعلاوه، این تجربه ثابت کرد که رشد اقتصادی بدون ایجاد تحول ساختاری در اقتصاد ملی و زمینه‌سازیهای اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی امکان‌پذیر نیست. سرعت این رشد نیز تابعی از درجه این تغییرات و زمینه‌سازیهاست و برای اقتصاد موجود کشور رشدهای بالا جز از طریق تزریق ارز به وجود نمی‌آید که آن هم بدون شک بسیار کوتاه مدت و بی‌دوام است. بنابراین، برنامه دوم رشد اقتصادی متعادل‌تری را که امکان دوام آن نیز بیشتر باشد هدف خودش قرار داده است. متوسط رشد تولید ناخالص داخلی سالیانه در برنامه اول ۸/۱ درصد تعیین شده بود درحالی که در برنامه دوم این میزان به ۵/۸ درصد تقلیل یافته است (جدول شماره ۳).

برنامه دوم مشخص نمی‌کند که چگونه می‌توان رشد تعدیل شده ۵/۸ درصد را پایدار نگاه داشت. مسلماً تقلیل رشد برنامه‌ریزی شده برای تولید ناخالص، درجه حصول این رشد را افزایش می‌دهد اما لزوماً به معنای ایجاد رشدهای پایدار نیست. در برنامه اول رشد سریع اقتصاد ملی درچارچوب تقویت بخش‌های نفت،

است که عناوین اجتماعی و فرهنگی را نیز یدک می‌کشد. به عبارت دیگر، همانطور که مستولان دولتی عنوان کرده‌اند «برنامه دوم در حقیقت ادامه برنامه اول است». اما تجربیات حاصل از برنامه اول رهنمودهای رهبری و نیز شرایط خاص و روندهای اقتصادی حاکم در پایان این برنامه باعث شد که اهداف کلان و کمی برنامه دوم تفاوت‌هایی با اهدافی که در برنامه اول مطرح‌شده بود داشته باشد. در این رابطه می‌توان به چند مورد مهم اشاره کرد:

تأمین رشد و توسعه اقتصادی پایدار - برنامه دوم نیز رشد و توسعه اقتصادی را از اصلی‌ترین اهداف خود می‌داند. اما در تفاوت با برنامه اول، این برنامه تأکید خاصی بر لزوم پایداری رشد بدست آمده دارد. تجربه سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ و ایجاد رشدهای اقتصادی که بعد از یک سیر فزاینده روند نزولی پیدا کرد نشان داد که تأکید بر تأمین رشد اقتصادی بدون زمینه‌سازی برای تداوم آن نه تنها مشکل‌چندانی را حل نمی‌کند بلکه سردرگمی، پراکنده‌کاری، فرصت‌طلبی، و کوتاه مدت‌اندیشی را در سرمایه‌گذاری و فعالیتهای اقتصادی رشد می‌دهد و جامعه را نسبت به سیاست‌های

بطورکلی دو عامل چارچوب برخورد مجلس با برنامه دوم را تشکیل می‌دهد: ۱) لزوم واقع‌گرا بودن برنامه نسبت به درآمدها و هزینه‌ها و نیز ضرورت کنترل هزینه‌ها، و ۲) تطابق جهت‌گیریهای کلان برنامه با دستورالعمل رهبر جمهوری اسلامی. فزایندهای این دستورالعمل عبارت است از: رعایت عدالت اجتماعی، اولویت دادن به ارزش‌های انقلابی در عرضه منابع برای گسترش تولیدات داخلی، تأمین نیازهای اساسی، کاهش واردات، اصلاح نظام اداری و قضایی، توجه بیشتر به توسعه بخش‌های اجتماعی، جهت دادن کلیه فعالیتهای اجرایی به سمت رشد معنویت و فضیلت اخلاقی، رعایت اولویت در سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی، توجه جدی به مشارکت عامه مردم در سازندگی کشور، اتخاذ تدابیر لازم برای نظارت شایسته و پیوسته بر اجرای برنامه، تقویت بنیه دفاعی کشور در حد نیاز، رعایت سیاست‌های پولی و بانکی با رعایت اصول اعلام شده جمهوری اسلامی در سیاست خارجی و توجه اکید به عزت و مصلحت کشور.^{۲۱}

برنامه دوم از جهت ساختار و ماهیت تفاوتی با برنامه اول ندارد^{۲۲} و یک برنامه متمرکز اقتصادی

البته چنین اتفاقی نیفتاد. به علاوه، سیاست‌های تعدیل اقتصادی که در دوره برنامه اول اعمال شد و نیز تک نرخی کردن ارز و شناوری نرخ آن باعث تورم زیاد و پرنوسانی در جامعه شد. این تورم بخصوص با تشدید نابرابری در توزیع ثروت و درآمد بین اقشار مختلف جامعه، فشار اقتصادی شدیدی بر گروه‌های کم درآمد یا با درآمد متوسط نابت در جامعه وارد کرد و نارضایتی گسترده‌ای در جامعه نسبت به عملکرد اقتصادی دولت و برنامه به وجود آورد. سیاست‌های تجاری دولت که از ماهیت و تفکر غیر تولیدی آن نشأت می‌گیرد و نیز عدم حمایت لازم از صنایع کوچک از جمله عوامل مهم دیگری بوده که در بدتر شدن اوضاع اقتصادی عموم مردم تأثیر داشته است. چنین وضعی همراه با اعتراضات خیابانی در تعدادی از شهرهای بزرگ کشور دولت را مجبور کرد که در برنامه دوم توجه ویژه‌ای به وضع اقتصادی اقشار کم درآمد و مناطق محروم داشته باشد. تقویت نظام تأمین اجتماعی، ادامه دادن سیاست پرداخت سوبسید برای کالاهای اساسی، و توسعه زیربنای در مناطق حاشیه‌ای کشور از جمله سیاست‌هایی است که با اولویت بیشتری در برنامه دوم مطرح می‌باشد.

تقلیل تقاضای ارز و بدهی‌های خارجی - عملکرد برنامه اول نشان می‌دهد که برآوردهای برنامه در مورد درآمدهای ارزی کشور غریب خطای قابل توجهی داشته است. درآمدهای نفتی که منبع اصلی تأمین ارز است در دوره برنامه از نوسانات زیادی برخوردار بود و در عمل تنها ۹۰ درصد ارز پیش‌بینی شده به دست آمد. صادرات غیر نفتی نیز در عین آنکه رشد خوبی داشت اما در سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ از ۶۵ درصد میزان پیش‌بینی شده در برنامه فراتر نرفت. ارز حاصل از این صادرات عمدتاً در اقتصاد ملی به چرخش نیفتاد. زیرا بخشی از این ارز به خارج برده شد و بخشی نیز هزینه ورود کالاهای مصرفی گردید. عدم تحقق برآوردهای ارزی برنامه اول باعث شد که برنامه دوم مسئله ارززدگی اقتصاد ملی را مورد توجه قرار دهد و استراتژی محدود کردن تقاضای ارز را دنبال کند.

بدین ترتیب، برخلاف برنامه اول، این برنامه براساس برآوردهای پایین درآمدهای نفتی که احتمال تحقق آن قویتر است تنظیم شده است. مشخصاً، قرار است طی برنامه دوم بخش نفت ۷۳ میلیارد دلار و صادرات غیر نفتی ۲۷ میلیارد دلار ارز نصیب کشور سازد. در نتیجه مجبور شده‌اند تقاضای ارز را نیز کم کنند و کنترل شدیدی بر واردات کشور اعمال نمایند. در

○ تجربه سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ و ایجاد رشدی اقتصادی که پس از یک سیر صعودی روند نزولی پیدا کرد، نشان داد که تأکید بر تأمین رشد اقتصادی بدون زمینه‌سازی برای تداوم آن، نه تنها مشکل چندانی را حل نمی‌کند بلکه سردرگمی، پراکنده‌کاری، فرصت‌طلبی و کوتاه‌مدت‌اندیشی را در سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی رشد می‌دهد و جامعه را نسبت به سیاست‌های اقتصادی دولت بی‌اعتماد می‌کند.

○ برنامه دوم در نظر دارد با ایجاد تحوّل در برخی از عوامل مهم که موجب عدم فعالیت و بازدهی مناسب سرمایه در کشور است، نقش منابع داخلی در اقتصاد ملی را گسترش دهد. بخشی از این عوامل عبارت است از: بهره‌وری اندک سرمایه چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی، پائین بودن سطح آموزشهای حرفه‌ای و تحقیقات صنعتی، گرایش به واردات به جای سرمایه‌گذاری برای تولید و حجم قابل توجه کالاهای مصرفی در واردات، ضعف پیوندها بین بخشها در فعالیت‌های اقتصادی، عدم کارائی لازم مکانیزم‌های تجهیز و مولد ساختن سرمایه، اعمال کنترل ناکافی در مورد جلوگیری از هدر رفتن منابع حیاتی کشور، نرخ بالای استهلاک سرمایه، حجم چشمگیر پروژه‌های نیمه تمام و طولانی شدن مراحل اجرایی این پروژه‌ها که به گران شدن آنها می‌انجامد.

○ برنامه دوم در مقایسه با برنامه اول از سه مشخصه کلی برخوردار است: اولاً برنامه دوم محتاط‌تر است، چرا که برآوردهای غیر واقعی برنامه اول نشان داد که باید با امکان متحول ساختن اقتصاد ملی با احتیاط بیشتر برخورد کرد؛ ثانیاً برنامه دوم نسبتاً متعادل‌تر است، بدین ترتیب که سعی شده تعادلی میان ابعاد اقتصادی تحولات جامعه و نیز مسائل اجتماعی مربوط به آن به وجود آید؛ ثالثاً این برنامه درونگرا تر است و تکیه بر منابع داخلی سرمایه، تقلیل نقش نفت در توسعه ملی، بها دادن به قابلیت‌های نیروی انسانی کشور و مسائل اجتماعی، همگی گویای وجود تفکر درونگرا در برنامه دوم است.

تأکید بر عدالت اجتماعی - مقوله عدالت اجتماعی در برنامه اول مطرح شده بود اما در عمل بسیار حاشیه‌ای با آن برخورد گردید و بیشتر معطوف به حمایت اقتصادی از گروه‌های خاصی از جمله خانواده‌های شهدا و جانبازان شد و از پوشش گسترده و ملی لازم برخوردار نبود. زیربنای تفکر اقتصادی برنامه اول گذار از رشد به توسعه بود. این طرز تفکر موجب شد که دولت اولویت بیشتری برای رشد اقتصادی در مقابل بهبود اوضاع اقتصادی گروه‌های تحت فشار در جامعه قایل شود. سیاستگذاران بر این عقیده بودند که در صورت رشد درآمد ملی می‌توان با استفاده از سیاست‌های توزیع مجدد درآمد، از جمله سیاست‌های مالیاتی، به منطقی کردن توزیع رشد بین اقشار مختلف اجتماعی اقدام کرد، که

پتروشیمی، و صنایع سنگین (بخصوص فولاد) جستجو شده بود. در برنامه دوم رشد بخش نفت حدوداً یک سوم برنامه اول در نظر گرفته شده (رشد متوسط ۳/۳ درصد در سال) و رشد صنعت نیز بطور متوسط سالانه ۶/۲ درصد و رشد بخش ساختمان ۶/۳ درصد پیش‌بینی شده است. این ارقام در مورد صنعت کمی کمتر و در مورد ساختمان کمی بیشتر از عملکرد واقعی بخش در دوره برنامه اول است. در واقع برنامه دوم فرض می‌کند که با برآوردهای محتاطانه نسبت به درآمد بخش نفت و در نظر گرفتن ادامه رشد صنعت و معدن و ساختمان در حدی که در دوره برنامه اول اتفاق افتاده می‌توان اهدافی کمی تعیین کرد که هم امکان دستیابی به آنها و هم امکان ادامه آنها بیشتر باشد (شکل شماره ۸)

مجموع، برنامه دوم طی سالهای ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ رشدی معادل ۷/۳ درصد برای واردات به نسبت سال ۱۳۷۲ پیش بینی می کند. کل رقم واردات طی دوره برنامه قرار است از ۹۱ میلیارد دلار تجاوز نکند؛ باید توجه داشت که در سال ۱۳۷۳ واردات کشور به نسبت دو سال قبل از آن افت شدیدی کرد و به ۱۶/۱ میلیارد دلار رسید.

سرمایه گذاری خارجی بعنوان يك منبع احتمالی برای دستیابی به ارز و تکنولوژی مورد تأکید برنامه دوم قرار گرفته، اما استفاده از سرمایه یا وام خارجی حداقل به دودلیل مورد توجه برنامه دوم نیست: اول آنکه جمهوری اسلامی توفیقی در جذب سرمایه های خارجی نداشته است و به نظر نمی رسد که در سالهای نزدیک نیز تحول خاصی در ریشه های سیاسی، اجتماعی، قانونی، و سازمانی این عدم توفیق به وجود بیاید. دوم، حجم بالای وام های دریافت شده در دوره برنامه اول، تجربه بد کشور از دریافت اینگونه وام ها و عملکرد نادرست نظام بانکی در این رابطه شانس توفیق برای دریافت وام های جدید را بیش از پیش کاهش داده است. با این وجود برنامه دوم به دولت اجازه می دهد که تا سقف ۱۰ میلیارد دلار به شکل بایک و یوزانس برای تأمین هزینه پروژه های مخصوص در بخش نفت و گاز از اعتبارات خارجی استفاده کند. برعکس، برنامه پیش بینی می کند که بازپرداخت بخشی از این وام ها نیز عملی گردد که این امر مسلماً باعث تقلیل توان اقتصادی برنامه دوم خواهد شد. بطور مشخص، سیاست برنامه آن است که در سالهای پایانی برنامه دوم حجم تعهدات خارجی انباشت شده کشور نسبت به سال شروع برنامه کاهش یابد.^{۲۳} (جدول شماره ۲)

تأکید بیشتر بر منابع داخلی سرمایه و تقلیل حجم مسئولیتهای مالی دولت - از جمله ثمرات برنامه اول از بین بردن خوش بینی نسبت به میزان درآمدهای نفتی کشور و رشد تفکر عدم اعتماد به سطح این درآمدها در میان سیاستگذاران و مجریان کشور بود نوسانات سریع درآمدهای نفتی کشور در دوره برنامه اول و اثرات سوء آن بر رشد اقتصاد ملی این واقعیت را آشکار کرد که با توجه به محدودیت های توسعه صادرات نفتی عملاً این درآمدها تابعی از قیمت جهانی نفت است و کشور کنترل چندانی بر آن ندارد.

بنابراین نمی بایست برنامه های اقتصادی را بطور کامل در رابطه با این درآمدها تنظیم کرد. بدین ترتیب برنامه دوم اتکاء بیشتر بر منابع داخلی سرمایه را امری اجتناب ناپذیر و ضروری می داند.

این سیاست به خصوص با توجه به دو موضوع اهمیت بیشتری پیدا می کند. اول نبودن امید به افزایش قابل توجه سرمایه گذاری خارجی که شرحش در بالا آمد. و دوم آن که سرمایه های قابل توجه انسانی و مادی ای در داخل کشور وجود دارد که اقدامی جدی برای تجهیز و فعال کردن آنها در اقتصاد کشور نشده است.^{۲۴} بطور مشخص، برنامه دوم در نظر دارد که با ایجاد تحول در برخی از عوامل مهم که باعث عدم فعالیت و بازدهی مناسب سرمایه در کشور است، نقش منابع داخلی در اقتصاد ملی را گسترش دهد. بخشی از این عوامل عبارت است از: بهره وری اندک سرمایه چه در بخش خصوصی و چه در بخش دولتی، پایین بودن سطح آموزش های حرفه ای و تحقیقات صنعتی، تمایل به واردات به جای سرمایه گذاری برای تولید و حجم قابل توجه کالاهای مصرفی در واردات کشور، ضعف

جدول ۲. وام های خارجی که تاکنون بازپرداخت آنها برنامه ریزی شده است (میلیون دلار)

سال	میزان
۱۳۷۳	۳۴۰۰
۱۳۷۴	۴۴۰۰
۱۳۷۵	۴۵۰۰
۱۳۷۶	۴۱۰۰
۱۳۷۷	۳۸۵۰
۱۳۷۸	۳۵۷۰
جمع کل	۲۳۸۲۰

منبع: Bahman Komaili - Zadeh, and Behnam Nateghi, «Finances Look Up, for Now,» in Iran Business Monitor, September 1994, p.4

جدول ۳. رشد متوسط سالانه تولید ناخالص داخلی و ارزش افزوده بخش های اصلی اقتصادی در برنامه اول و برنامه دوم (لایحه پیشنهادی دولت)

برنامه اول (۱۳۷۲-۶۸)	برنامه دوم (۱۳۷۸-۷۴)	
	برنامه	عملکرد
کشاورزی	۶/۱	۵/۹
نفت	۹/۵	۸/۷
صنعت و معدن	۱۵/۰	۸/۳
آب و برق و گاز	۹/۱	۱۲/۷
ساختمان	۱۴/۵	۵/۲
خدمات	۶/۷	۷/۴
تولید ناخالص داخلی	۸/۱	۷/۲

منابع: برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۳-۶۸)، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۹.
گزارش اقتصادی آقای محمد حسین عادل رئیس کل سابق بانک مرکزی در سی و چهارمین اجلاس سالانه بانک مرکزی، روزنامه کیهان، ۲۳ مرداد ۱۳۷۳، ص ۲.
پیوست لایحه برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۳-۷۷)، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۲.
گزارش های اقتصادی سال های ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، سازمان برنامه و بودجه.

پیوندهای بین بخشی در فعالیتهای اقتصادی، عدم کارایی لازم مکانیزم های تجهیز و مولد ساختن سرمایه، الگوی مصرف جامعه و عدم کنترل کافی در مورد اتلاف منابع حیاتی کشور، نرخ بالای استهلاک سرمایه، حجم قابل توجه

پروژه های نیمه تمام و طولانی شدن مراحل اجرایی این پروژه ها که به گران شدن آنها می انجامد.
توسعه گسترده امکانات آموزشی و اشتغال - نیمه اول دهه ۱۳۶۰ دوران نرخ

ویژه‌ای تنظیم نمایند.

تفاوت‌های دو برنامه نشان می‌دهد که برنامه دوم از سه مشخصه کلی برخوردار است: اولاً برنامه دوم محتاط‌تر است. برآوردهای غیر واقعی برنامه اول از درآمدهای کشور نشان داد که باید محتاطانه‌تر با امکان متحول ساختن اقتصاد ملی برخورد کرد. در این رابطه برنامه دوم براساس دو سناریوی حدود پایینی و بالایی منابع و اهداف کمی تبیین شد که خود نشان دهنده باور برنامه‌ریزان به محدود بودن کنترل دولت بر تحولات اقتصادی است. برخورد مجلس با بودجه سال ۱۳۷۳ نیز گویای رشد این تفکر در قوه مقننه کشور است. مجلس میزان درآمدهای نفتی کشور برای این سال را حدود ۱۰ میلیارد دلار تعیین کرد و تأکید داشت که بودجه باید براساس درآمد نفتی مطمئن تنظیم شود و به همین دلیل این رقم پایین را در نظر گرفت. درحالی که در عمل این درآمد حدوداً ۱۴ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.

ثانیاً، برنامه دوم نسبتاً متعادل‌تر است. در برنامه دوم سعی شده تعادلی بین ابعاد اقتصادی تحولات جامعه و نیز مسایل اجتماعی مربوط به آن به وجود بیاید. به عنوان مثال، این برنامه رشد اقتصادی را همراه با عدالت اجتماعی مطرح می‌کند و در بحث عدالت اجتماعی نیز سعی دارد به جای گروه‌های خاصی از مردم، تمامی اقشار کم درآمد را در نظر بگیرد. ثالثاً، این برنامه درونگراتر است. تکیه بر منابع داخلی سرمایه، تقلیل نقش نفت در توسعه ملی، بها دادن به قابلیت‌های نیروی انسانی کشور و مسایل اجتماعی همگی گویای وجود تفکر درون‌گرایی در برنامه دوم است.

چالش‌های اصلی فراروی برنامه دوم و آینده توسعه ملی

در شرایط فعلی، پیش‌بینی درجه توفیق یا عدم توفیق برنامه در دستیابی به اهداف کمی آن از پشتوانه علمی کافی برخوردار نیست. ضمناً همان‌طور که برای برنامه اول اتفاق افتاد، برنامه دوم نیز ممکن است طی اجرا دچار تجدید نظرهای اساسی شود. اما بررسی ضروری‌ای که در شرایط فعلی می‌تواند و باید انجام شود طرح چالش‌های اساسی است که پیش‌روی برنامه دوم در رابطه با توسعه ملی قرار دارد. این چالش‌ها در واقع همان عوامل نهادی و ساختاری است که باعث عملکرد ضعیف برنامه اول نیز بود.

○ یکی از چالش‌های برنامه دوم برای ورود به مرحله توسعه پایدار، ایجاد روابط پویا و دموکراتیک بین دولت و جامعه مدنی است. برای بدید آوردن چنین روابطی باید خصلت‌های توسعه‌خواهانه هم در دولت و هم در جامعه مدنی ایجاد گردد و رشد داده شود. بنیانی‌ترین این خصلت‌ها تفکر علمی و تولیدی، انضباط درونی، و مسئولیت‌پذیری متقابل است که در پیوند با یکدیگر شکل گرفته و فرهنگ توسعه را در جامعه گسترش می‌دهد.

○ متأسفانه رابطه دولت با جامعه مدنی در ایران يك رابطه سالم نبوده و یکی از علل عمده آن را باید بیگانگی سیاسی دولت با جامعه مدنی دانست که ریشه در استبداد سیاسی تاریخی دارد. در دوران معاصر، وجود درآمدهای نفتی و کنترل آن از سوی دولت، استقلال اقتصادی را نیز به بیگانگی سیاسی افزوده و رابطه دولت و جامعه مدنی را گسسته‌تر کرده است. دولت با استفاده از درآمدهای نفتی، حیثیت اقتصادی مستقلی داشته و فشار چندانی برای پاسخگویی به جامعه در مورد رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود احساس نکرده است. این موضوع انعکاس مستقیمی بر گسترش فرهنگ سیاسی و اقتصادی غیر مولد و ضد ارزشی در جامعه داشته و باعث گردیده است که جامعه مدنی نیز متحول نشود و به خصلت‌های دولت تن در دهد.

○ از مشخصات برنامه دوم آن است که مانند برنامه اول، بیشتر به امروز می‌پردازد تا فردا. یکی از ریشه‌های این مشکل در نظام برنامه‌ریزی کشور است که از پشتوانه يك نهاد مستقل و پویا که مغز متفکر برنامه‌ریزی و توسعه ملی باشد و برنامه‌های ملی را تغذیه و هدایت کند، بی‌بهره است. چنین کمیودی باعث شده که روزمرگی، تفکر غیر استراتژیک، نداشتن تصویری درست از آینده، و پیروی از فشارهای اجرایی در برنامه‌ریزی کشور نیرومند باشد.

عمرانی بخش آموزش با رشدی معادل ۱۲۰ درصد از رقم ۴۶۸۸۱/۳ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۲ (عملکرد) به رقم ۱۰۳۰۲/۷ میلیارد ریال در سال ۱۳۷۷ خواهد رسید. گسترش خدمات آموزشی در کشور توجه بیشتر برنامه به نیروی انسانی به عنوان يك منبع داخلی سرمایه را نیز نشان می‌دهد درحالی که در برنامه اول تأکید بر سرمایه و درآمدهای خارجی زیاد بود. توجه به قابلیت‌های نیروی انسانی همچنین در راستای اهمیتی است که مقوله «امتیاز رقابتی» بعنوان ابزاری مؤثر در توسعه و رقابت در عرصه بین‌المللی پیدا کرده است. به نظر می‌رسد که این برنامه می‌خواهد با جریان جهانی بها دادن روزافزون به نیروی انسانی و افزایش بهره‌وری آن در جریان تولید همسویی داشته باشد. در این رابطه جا دارد برنامه‌ریزان به هزاران متخصص ایرانی خارج از کشور نیز توجه کنند و برای برگرداندن حداقل بخشی از آنان سیاست‌های

بالای باروری و رشد طبیعی جمعیت در کشور بود. این جمعیت بسیار جوان (بیش از ۴۲ درصد زیر ۱۵ سال^{۲۵} به تدریج طی سالهای برنامه دوم به مراحل ورود به فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی نزدیک می‌شود و به سرعت میزان تقاضای خدمات عمومی و تخصصی و اشتغال را در کشور افزایش می‌دهد. به علاوه، تعداد زنان بهره‌مند از سنین باروری نیز به سرعت زیاد شده و به حدود ۱۶ میلیون نفر در پایان برنامه دوم می‌رسد. گرچه نرخ رشد جمعیت در دوران برنامه اول بطور قابل توجهی نزول کرد اما افزایش تقاضای خدمات و کار ناشی از تحولات جمعیتی دهه ۱۳۶۰ باعث شده که برنامه دوم بهای خاصی به مسئله اشتغال و آموزش و تربیت نیروی انسانی بدهد و زمینه‌های ایجاد ۲ میلیون شغل جدید در طول برنامه را فراهم کند. گسترش آموزش عمومی و متوسطه، آموزش حرفه‌ای و عالی، و تربیت بدنی نیز از اولویت ویژه برخوردار است. جمع بودجه جاری و

تفویج جامعه پرورش یابد و از رشد آنها حمایت شود. سازماندهی‌های صنفی از جمله شوراهای سندیکاها، کارگری و انجمن‌های حرفه‌ای هم محمل‌های مناسبی برای بهبود عملکرد نیروی انسانی و در نتیجه ارتقای ظرفیتهای اجتماعی است. مسلماً نهادسازی احتیاج به زمان، سرمایه، اعتقاد، عزم اجتماعی، و تداوم عمل دارد. اما مسئله مهم آنست که يك برنامه توسعه باید در اهداف و خطوط مشی خود ضروری بودن این نهادها و مبنای به اجرا درآوردن آنها را منعکس کند. متأسفانه برنامه دوم نیز همانند برنامه اول به دلیل عدم توجه به ضرورت نهادسازی نمی‌تواند نقش لازم را در توسعه ملی داشته باشد.

جامعه سوق بدهد. این امر استقلال دولت از جامعه مدنی را تقلیل داده و وابستگی بیشتر آن را به جامعه باعث می‌گردد. چنین تحولی به نوبه خود باعث افزایش نظارت جامعه مدنی بر رفتارهای دولت می‌شود و مسئولیت‌پذیری آن را بیشتر می‌کند. پذیرش مسئولیت، دولت را مجبور به بذل توجه بیشتر به انضباط درونی، تفکر علمی، سالم‌سازی، و کارایی بیشتر و تعمیم این خصلت‌ها در جامعه می‌کند.

توسعه مدنی -
یکی از چالش‌های برنامه دوم برای ورود به مرحله توسعه بادوام، ایجاد روابط پویا و دموکراتیک بین دولت و جامعه مدنی است. برای ایجاد چنین روابطی باید خصلت‌های توسعه خواهانه هم در دولت و هم در جامعه مدنی ایجاد گردد و رشد داده شود. بنیانی‌ترین این خصلت‌ها تفکر علمی و تولیدی، انضباط درونی، و مسئولیت‌پذیری متقابل است که در پیوند با یکدیگر شکل گرفته و فرهنگ توسعه را در جامعه گسترش می‌دهد. رشد این خصلت‌ها باید از دولت شروع و به جامعه مدنی منتقل گردد. این امر نقش حساس و تاریخی بخش دولتی را در مراحل اولیه توسعه (رشد اقتصادی) نشان می‌دهد و گویای آن است که آینده توسعه بادوام قبل از هر چیز در گرو تحول اساسی در بخش دولتی است. تجربه کشورهای پیشرفته نظیر انگلستان و آمریکا، و همچنین کشورهای تازه توسعه یافته مثل کره جنوبی و تایوان تأیید کننده این نظر است.

ایجاد نهادهای مؤثر در توسعه -
برنامه دوم همچون برنامه اول به ایجاد و تحول ساختارها و سازمانهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی لازم برای توسعه توجه ویژه‌ای ندارد. ایران هنوز مشخصات زیادی از شرایط توسعه نیافتگی را همراه دارد و یکی از محتملترین آنها این است که در این جامعه نهادهای لازم برای ارتقای ظرفیتهای مادی و انسانی (فردی و اجتماعی) یا شکل نگرفته یا اگر هم وجود دارد عمدتاً ضعیف و نارساست و پیوندشان با دیگر نهادهای موجود قطع یا سست است. نبود ترکیب لازم از ساختارها و سازمانهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی لازم کمبودی است که يك برنامه توسعه ملی باید به آن توجه خاص داشته باشد. بعنوان مثال، نهادهای سیاسی و اجتماعی‌ای که مستقل از دولت عمل کند و در تقسیم مشخص وظایف با دولت از طریق تصمیم‌گیری‌ها و عملکردهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در اداره امور جامعه مشارکت داشته باشد یا وجود ندارد و یا اگر موجود است ضعیف و محدود عمل می‌کند. این نهادها می‌تواند امکان مشارکت مستقیم مردم در امور اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مربوط به خود را فراهم کند و همچنین ابزاری برای کنترل قدرت دولت و کم کردن وظایف آن باشد. از طرف دیگر، به دلیل نبودن این نهادها و در عین حال سیاسی بودن جامعه، بخش اقتصاد کشور رنگ سیاسی به خود گرفته و اتلاف منابع و کاهش بهره‌وری کار و کارایی مدیران را باعث گردیده است.

متأسفانه رابطه دولت با جامعه مدنی در ایران هنوز يك رابطه سالم و رشد یابنده نیست. دولت در ایران هرگز علمی و تولیدی فکر نکرده، انضباط نداشته، و مسئولیت لازم نسبت به جامعه احساس نکرده است. یکی از عوامل عمده ایجاد چنین خصلت‌هایی در دولت، بیگانگی سیاسی دولت با جامعه مدنی است که ریشه در استبداد سیاسی تاریخی حاکم بر کشور دارد. در دوران معاصر وجود درآمدهای نفتی و کنترل آن توسط دولت استقلال اقتصادی را نیز به بیگانگی سیاسی افزوده و رابطه دولت و جامعه مدنی را گسسته کرده است. بدین معنا که دولت «رانتیر» (Rentier) با استفاده از درآمدهای نفتی، حیات اقتصادی مستقلی را دنبال کرده و فشارچندانی برای پاسخگویی به رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود به جامعه احساس نکرده است. این خصوصیات دولت انعکاس مستقیمی بر گسترش فرهنگ سیاسی و اقتصادی غیر مولد و ضد ارزشی در جامعه داشته و باعث شده است که جامعه مدنی نیز متحول نشود و به این خصلت‌های دولت تن در دهد.

برای ایجاد تحول در روابط دولت و جامعه مدنی تأکید بر تقویت و ایجاد تحول در خود دولت ضروری است. برای متحول کردن دولت و ایجاد خصلت‌های توسعه خواهانه در آن باید بر نقش منفی نفت تأکید داشت و با نفت‌زدگی فرهنگی حاکم بر دولت و جامعه مبارزه کرد. در این راستا به خصوص باید مکانیزم‌هایی را جستجو کرد که اتکاء دولت به درآمدهای نفتی را کم کند و آن را بسمت اتکاء بیشتر بر درآمدهای ناشی از تولید در

جهت گیری استراتژیک به سوی آینده -
یکی از مشخصات اصلی برنامه دوم آنست که همانند برنامه اول عمدتاً به امروز می‌پردازد نه به فردا و بدین جهت از يك پشتوانه اساسی تفکر به سمت اهداف کلیدی در آینده بی‌بهره است. مثلاً معلوم نیست چه تحلیلی از آینده کشور و پتانسیلها و محدودیتهای ملی و بین‌المللی برنامه را اینگونه شکل داده است؛ یا این که چه تفکر استراتژیک و آینده‌نگری پشتوانه این برنامه است و کمک می‌کند که برنامه در میان راه تابع فشارهای سیاسی یا بحرانهای اقتصادی نشود و خطوط مشی خود را فراموش نکند و بتواند مداوم و منظم در مسیر استراتژی‌های تعیین شده حرکت کند. یکی از ریشه‌های این مشکل در نظام برنامه‌ریزی کشور است که از پشتوانه يك نهاد مستقل و پویا که مغز متفکر برنامه‌ریزی و توسعه ملی باشد و برنامه‌های ملی را تغذیه و هدایت کند بی‌بهره است. چنین فقدانی باعث شده که روزمرگی، تفکر غیر استراتژیک، نداشتن تصویر درستی از آینده، و پیروی از فشارهای اجرایی در ساخت برنامه‌ریزی کشور قوی باشد و برنامه‌ها بیشتر حاصل تلاش دستگاه‌های اجرایی و مسایل و مشکلات و خواستههای بخشی آنها باشد. مقصود آن نیست که در روند يك برنامه توسعه سازمانها و دستگاههای اجرایی کشور نباید نقش داشته باشند یا این که مسایل روز جامعه کم‌رنگ گردد، مسئله نقش درست و سهم بجای آنهاست و بحث بر سر نیاز به هدایت این نقش در سایه آینده‌نگری درست و يك تفکر استراتژیک است. طبیعتاً محصول چنین مکانیزمی، برنامه‌ای می‌شود که در خمیره اش مایه کمی از ایجاد تحول هدفمند در آینده وجود دارد.

برنامه توسعه به جای برنامه اقتصادی -
برنامه موجود نظیر برنامه اول، اساساً يك برنامه اقتصادی است و در عین

زندگی می‌کنند به سوی بالای این خط بکشاند یا این که برای توزیع بسیار نابرابر درآمد و ثروت و امکانات چه مکانیزم‌هایی پیشنهاد می‌کند. آنچه مسلم است این است که توجه بیشتر به امور رفاهی و اجتماعی در تحلیل نهایی نه فقرا را از بین خواهد برد و نه به تعدیل نابرابری‌های اجتماعی و منطقه‌ای خواهد انجامید.

ضرورت توسعه صنعتی کشور -
 نفت‌زدگی اقتصاد ملی و صدمات ناشی از نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد کشور لزوم چندگانه ساختن منابع اقتصادی کشور را مطرح می‌کند. به خصوص آن که سطح پایین درآمدهای ارزی سرانه کشور که حدود ۲۶۰ دلار در سال می‌باشد (تقریباً ۲۰۰ دلار از صادرات نفتی و ۶۰ دلار از صادرات غیر نفتی) نقطه اتکاء مناسبی برای جمعیت جوان و به سرعت درحال رشد کشور به حساب نمی‌آید. این مسئله اهمیت بخش صنعت در آینده توسعه ملی را نشان می‌دهد. بخش صنعت می‌بایست نقشی محوری در ایجاد منابع جدید اقتصادی، پیوند اقتصادی با جامعه جهانی، پاسخگویی به نیازهای مصرف و اشتغال، و پایدار کردن رشد اقتصادی ایفا کند.

بی‌دلیل نیست که در برنامه اول بخش صنعت بدون هدف رها شد و بالاخره هم راه خود را در پیچ‌وخم‌های اقتصاد در هم شکسته کشور گم کرد. متأسفانه چنین نتیجه‌ای را هم می‌شود در دوران برنامه دوم انتظار داشت.

برای آنکه بخش صنعت بتواند عملکرد مؤثری در توسعه ملی داشته باشد باید استراتژی توسعه صنعتی کشور با دید تازه‌ای تبیین و تنظیم گردد و نقش محوری صنعت در برنامه‌ریزی و سیاستگذاری‌های اقتصادی و اجتماعی کشور منعکس شود. در طراحی این استراتژی به چند نکته باید توجه ویژه داشت. نخست این که آموزش نیروی انسانی و بازآموزی آن، چه در سطح مدیریت و چه در سطح نیروی کار، ساده است. امروزه در برنامه‌ریزی‌های صنعتی به مراتب بیشتر از گذشته بر برتری‌های تولیدی مصنوعی یعنی آنهایی که با کیفیت نیروی انسانی ارتباط دارد تکیه می‌شود. در واقع به تدریج برتری‌های طبیعی دارد جای خود را به برتری‌های رقابتی می‌دهد و دانش، خلاقیت، مهارت و بهره‌وری نیروی انسانی نقش مؤثرتری در توسعه صنعتی بازی می‌کنند.^{۲۷} دومین مسئله، سرمایه‌گذاری در تحقیقات است. هیچ صنعتی بدون خوراک علمی نمی‌تواند رشد پایداری داشته باشد. متأسفانه نهادهای تحقیقاتی در بخش خصوصی کشور بسیار ضعیف و در بخش دولتی هم معدود و بی‌بهره از پشتیبانی لازم است. با وجود توجهی که در سالهای اخیر به رشد

○ برنامه دوم، مانند برنامه اول، اساساً يك برنامه اقتصادی است. وقتی هدف نهایی توسعه کشور باشد، يك برنامه صرفاً اقتصادی جوابگوی خواستهای گوناگون جامعه نخواهد بود. برنامه دوم تنها از دریچه تحولات اقتصادی به توسعه می‌نگرد و انتظار دارد که با تغییر مؤلفه‌های اقتصادی، کشور به توسعه دست یابد؛ درحالی که با توجه به مفهوم گسترده توسعه در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، برنامه‌های اقتصادی تنها بخشی از ابزارهای مورد نیاز است.

○ ایران به عنوان کشوری که تمدن جهان را پی‌ریزی و شکوفا کرده، نمی‌تواند و نباید برای مدتی دراز در حاشیه دنیای متحول امروز قرار گیرد و نیاز دارد که هر چه زودتر از انزوای کنونی بیرون آید. از دیدگاه اقتصادی، موضوع ایجاد روابط حسنه با همه کشورهای جهان به علت نیاز کشور به تکنولوژی پیشرفته و رشد صادرات غیر نفتی برای چندگانه ساختن منابع اقتصادی و نیز پاسخگویی به تقاضای فزاینده مصرف داخلی قابل طرح است. توفیق در برآوردن این نیاز، ارتباط مستقیم با دسترسی به بازارهای خارجی، تکنولوژی و دانش تولید و سرمایه‌گذارهای خارجی دارد که در عمل بدون تنظیم پیوندهای سیاسی خارجی لازم میسر نخواهد بود.

در فعالیتهای اقتصادی به نفع جامعه افزایش پیدا کند. گرچه عنوان برنامه «برنامه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» است، اما در عمل پرداختن به توسعه اجتماعی و فرهنگی به تخصیص اعتبار برای ایجاد امکانات آموزشی، بهداشتی، تفریحی، و امثالهم محدود شده است. توسعه سیاسی نیز اصولاً در برنامه جایی ندارد و حتی در همین حد تخصیص اعتبار نیز برنامه به آن نمی‌پردازد. این درحالی است که جامعه از يك فرهنگ سیاسی بسیار مبتدل که قرن‌ها تحول پیدا نکرده است، رنج می‌برد.^{۲۶}

برنامه، غیر از «اقتصادی» بودن بطور غیر لازمی بخشی است و آنقدر که از عملکرد بخش‌ها صحبت می‌کند به توزیع فضایی و اجتماعی عملکردها نمی‌پردازد. گرچه برنامه دوم به عدالت اجتماعی توجه دارد اما اساس تفکر این برنامه اندیشه تعدیل شده‌ای از تئوری «توسعه از طریق رشد» است و امید بر این است که با گذشتن از مرحله‌ای از رشد اقتصادی متمرکز بتوان شاهد سرریز شدن این رشد به گروه‌های اجتماعی و مناطق مختلف کشور و توزیع منابع و امکانات اقتصادی به سمت تعادل بود. چنین اندیشه‌ای باعث شد که برنامه اول به پی‌آمدهای اجتماعی و فضایی عملکرد بخش‌ها کم بها بدهد و این امر یقیناً با درجات متفاوت برای برنامه دوم نیز اتفاق خواهد افتاد. مثلاً معلوم نیست برنامه چگونه می‌خواهد ۶۰ درصد جامعه را که زیر خط فقر

اقتصادی بودن ماهیت آن هم خیلی بخشی است وقتی هدف نهایی توسعه کشور باشد يك برنامه صرفاً اقتصادی جوابگوی خواست‌های گوناگون جامعه نخواهد بود. برنامه دوم درباره توسعه تنها از دریچه تحولات اقتصادی نگاه می‌کند و این انتظار را دارد که بتوان با تغییر مؤلفه‌های اقتصادی (نظیر افزایش تولید ناخالص داخلی، کنترل کسری بودجه، افزایش صادرات و امثال آنها) به توسعه دست یافت. درحالی که با توجه به مفهوم گسترده‌ای که توسعه در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارد، برنامه‌های اقتصادی تنها بخشی از ابزارهای مورد نیازی است که باید مورد استفاده قرار گیرد اما کافی نیست.

این مسئله مجدداً ضرورت توجه به ضعف ساختارها و سازمانهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشور را یادآوری می‌کند. بدون این نهادها و فعال شدن آنها در شکل دادن به تحولات جامعه، رشد اقتصادی باعث به وجود آمدن توسعه مورد نظر نمی‌شود. بعلاوه، در چنین شرایطی اگر رشدی هم حاصل شود دوام نخواهد داشت و نمی‌توان امیدوار بود که این رشد به يك روند تبدیل گردد. زیرا تحولات اقتصادی با اوضاع و دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی جامعه رابطه نزدیک دارد. مثلاً در شرایطی که مردم در مدیریت سیاسی جامعه کم نقش می‌شوند نمی‌توان انتظار داشت که مشارکت آنها

تحقیقات شده، هنوز فقط حدود ۰/۳ درصد از تولید ناخالص داخلی به تحقیق اختصاص دارد که این نسبت از میزان موجود در بسیاری از کشورهای درحال توسعه نیز کمتر است. مثلاً در کره جنوبی این رقم در حدود ۴ درصد است. در این رابطه باید به سرمایه‌گذاری برای رشد فعالیت‌های تحقیقاتی در دانشگاه‌ها و محیط‌های تحقیقاتی ویژه نظیر پارک‌های علمی و پیوند زدن آنها به صنعت کشور توجه خاص داشت.^{۲۸} سومین مسئله افزایش بازدهی است. تکیه بر بهره‌وری بالا، چه در مورد نیروی انسانی و چه در مورد تکنولوژی، از جمله اصلی‌ترین حساسیت‌های سیاست‌گذاران و مدیران صنعتی است. مقولات آموزش نیروی انسانی و گسترش تحقیقات هم بطور مستقیم با بهره‌وری بالا در تولید ارتباط دارد. در این رابطه باید تکنولوژی تولید را جدید کرد و محیط کار سالم و دموکراتیکی به وجود آورد که روح همکاری و شرکت دستجمعی را بالا ببرد. چهارمین مسئله، بازسازی مدیریت است که از ضروریات توسعه صنعتی کشور است. این بازسازی باید بر اساس غیر ایدئولوژیک کردن تصمیم‌گیری در مورد مدیریت صنعتی، بازآموزی مدیران، علمی کردن مدیریت و افزایش اتکاء بر اطلاعات در مدیریت صنعتی باشد. و بالاخره مسئله بازاریابی برای صنایع کشور در سطح منطقه و جهان است. برای این بازاریابی باید هدفمند و با برنامه بود و شرایط سیاسی لازم را نیز فراهم ساخت.

تنظیم روابط خارجی در جهت پشتیبانی از رشد اقتصادی کشور - سیاست خارجی جمهوری اسلامی پیرامون تقسیم کشورهای جهان به سه دسته دوست، دشمن، و آنهایی که دوستی یا دشمنی‌شان مشکوک است دور می‌زند. متأسفانه این سیاست باعث حاشیه‌ای شدن ایران شده است. از دیدگاه اقتصادی، مسئله ایجاد روابط حسنه با همه کشورهای جهان به دلیل نیاز کشور به تکنولوژی مدرن و رشد صادرات غیرنفتی برای چندگانه ساختن منابع اقتصادی و نیز پاسخگویی به تقاضای فزاینده مصرف داخلی قابل طرح است. توفیق در برآوردن این نیاز ارتباط مستقیم با دسترسی به بازارهای خارجی، تکنولوژی و دانش تولید و سرمایه‌گذاری‌های خارجی دارد که در عمل بدون تنظیم پیوندهای سیاسی خارجی لازم به دست نخواهد آمد.^{۲۹} در این رابطه، جهان غرب و کشورهای منطقه از اهمیت خاص برخوردارند. در گذشته، کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی (OECD)، مخصوصاً آلمان، ژاپن، آمریکا، فرانسه، انگلستان و ایتالیا، از طرف‌های عمده تجارت و سرمایه‌گذاری ایران بودند. درحال حاضر نیز این کشورها کم و بیش از

طرف‌های عمده اقتصادی ایران در غرب هستند و حدس زده می‌شود که در آینده قابل پیش‌بینی این وضع تغییر چندانی نکند. گرچه در سالهای بعد از جنگ روابط اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی با کشورهای عرب منطقه روند مثبتی داشته است، اما این روابط کماکان با تنش و بی‌اعتمادی همراه بوده و ثبات لازم را نداشته است. جمهوری اسلامی برای ایجاد زمینه‌های سیاسی توفیق برنامه‌های توسعه خود با چالش روابط سیاسی خود با غرب مواجه است. تنظیم روابط مناسب با کشورهای غربی از جهت نیاز کشور به بازیابی جایگاه ملی خود در جامعه جهانی، بازسازی و نوسازی تکنولوژی تولید، جذب سرمایه‌های خارجی، و ارتقاء دانش تولید برای رشد بادوام اقتصادی مطرح می‌شود.

لکن برای صدور کالاهای صنعتی و سنتی خود، ایران همچون گذشته عمدتاً به کشورهای منطقه وابسته است و این شرایط در آینده نیز ادامه خواهد داشت. البته ایران که تا چند سال پیش در حاشیه خاورمیانه قرار داشت امروز به علت فرو ریختن دیوارهای شوروی سابق در وسط يك منطقه وسیع سیاسی - اقتصادی قرار گرفته است که باعث می‌شود غیر از کشورهای حوزه خلیج فارس، کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی نیز به جمع آنهايي که می‌توانند در حوزه فعال صادرات کشور قرار داشته باشند افزوده شود. هم‌اکنون، دولت جمهوری اسلامی در راستای هدف برقراری پیوندهای سیاسی و اقتصادی برای بهبود روابط خارجی خود با کشورهای منطقه فعالیت می‌کند. عقد پروتکل‌های متعدد اقتصادی و فرهنگی با کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی، برقراری روابط سیاسی با برخی کشورهای عرب منطقه از جمله اردن، کویت، عربستان، عراق، و امارات عربی متحده، و تلاش برای بهبود روابط با مصر، مراکش، و تونس نشان دهنده تلاش دولت برای گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای منطقه است. روابط فعال خارجی با کشورهای منطقه خلیج فارس به همکاری مشترک در اوپک و گسترش امنیت در منطقه نیز کمک می‌کند. روابط ایران با امارات به دلیل ادعای آن کشور نسبت به جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک رو به سردی گذاشته است و حمایت فرصت‌طلبانه مصر، عربستان، و عراق از این ادعای امارات روابط جمهوری اسلامی با این کشورها و در مجموع کشورهای عرب منطقه را نیز تحت تأثیر منفی قرار داده است. دشمنی ایران با اسرائیل و مخالفتش با مذاکرات صلح خاورمیانه، و حمایت صوری ایران از برخی جنبش‌های اسلامی همگی باعث کندی پیشرفت سیاست خارجی کشور به سوی ایجاد روابط حسنه‌تری با

کشورهای منطقه شده است. اما نقش این کشورها در گسترش تجارت خارجی ایران تلاش، برای حل مشکلات و رشد روابط با آنها را سفارش می‌کند.

کوتاه سخن، ایران به عنوان کشوری که تمدن دنیارا پی‌ریزی کرده و شکوفا نموده نمی‌تواند برای مدتی بلند در حاشیه جهان متحول امروز قرار بگیرد و نیاز دارد که هرچه سریعتر خود را از انزوای کنونی بیرون بیاورد. روابط با کشورهای غربی تأثیر مستقیمی بر روابط ایران با کشورهای مهم آسیای مرکزی و عرب منطقه از جمله عربستان و مصر دارد. عکس این نیز صادق است. همانگونه که تجربه دوران برنامه اول ثابت کرده، تنظیم روابط با کشورهای کلیدی غرب به خصوص آمریکا نقش مهمی در جلب همکاری‌های اقتصادی خارجی و گسترش پیوند اقتصاد ملی با خارج دارد و این عوامل در روند و سرعت تحولات اقتصادی کشور اثری بارز می‌گذارد.

●● زیرنویس:

۲۰. «German Oil Import from Iran Drops» روزنامه اطلاعات ویژه خارج از کشور. ۲۶ آبان ۱۳۷۳. ص ۸.
۲۱. بیوست لایحه برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۷-۱۳۷۳، سازمان برنامه و بودجه. ۱۳۷۲.
۲۲. بیوست لایحه برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ص ۴.
۲۳. مراجعه شود به مقاله «افسانه کمبود سرمایه در ایران»، روزنامه هفت‌شنبه، ۱ و ۲ مرداد ۱۳۷۳، ص ۱.
۲۴. خصوصیات اجتماعی اقتصادی خانوار، روزنامه اطلاعات ویژه خارج از کشور، ۱۱ آبان ۱۳۷۳. ص ۳.
۲۵. مصاحبه با مهندس شهریاری عضو کمیسیون تلفیق مجلس، روزنامه کیهان. ۱۱ مرداد ۱۳۷۳، ص ۷.
26. Hooshang Amirahmadi, *Revolution and Economic Transition*, pp. 283-288.
۲۷. هوشنگ امیراحمدی، «تکنولوژی اطلاعات، سازماندهی تولید و توسعه اقتصادی»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌های ۸۴ - ۸۳، مرداد و شهریور ۱۳۷۳، و شماره‌های ۸۶ - ۸۵، مهر و آبان ۱۳۷۳.
۲۸. نگاه کنید به مقاله Hooshang Amirahmadi and Grant Saff, «Science Parks: A Critical Assessment», *Journal of Planning Literature*, vol. 8, no. 2, 1993, pp. 107-123.
29. Hooshang Amirahmadi and Weiping Wu, «Foreign Direct Investment in Developing Countries», in *The Journal of Developing Areas*, vol 28, January 1994, pp. 107-190.